

پیام و درس های شاهنامه

دکتر حسین وحیدی

□ **شاهنامه**ی فردوسی، این گنجینه‌ی بزرگ که برای شناخت بزرگی و ارج آن واژه‌یی در خور نمی‌توان یافت، در بردارنده‌ی پیام‌ها و درس‌هایی‌ست که به راستی می‌توان گفت کیستی «شخصیت» ایرانیان به‌نام ایرانی و با داشتن زبانی به‌نام زبان فارسی در نسخه‌ی بزرگ برخاسته از این دفتر جاودان است. زمانی یک استاد ایرانی به مصر می‌رود و در آن‌جا در گفت‌وگو با استاد بزرگ دانشگاه الازهر، شیخ شلتوت از استاد مصری می‌پرسد: استاد شما با داشتن این شاروندی (تمدن) و فرهنگ بزرگ دیرین چرا عرب شدید، و ما ایرانیان ایرانی و فارسی زبان به‌جا ماندیم. استاد ایرانی می‌گوید: با شنیدن این پرسش من استاد بزرگ مصری اشک از دیدگانش روان شد و گفت: «برای آن‌که شما فردوسی داشتید و ما نداشتیم» به‌راستی باید گفت سخن دوست درباره‌ی به‌جا ماندن ما ایرانیان، در فراز و نشیب‌های بیکران تاریخ همان سخنی‌ست که استاد مصری گفته است. برای روشن شدن گفته‌ی استاد مصری بهتر است از خود **شاهنامه** یاری بگیریم. از داستان بی‌مانند: «رستم و سهراب» داستان رستم و سهراب در زمینه‌ی ماندگاری ما ایرانیان در درازنای تاریخ در بردارنده‌ی درس بس بزرگی در پس زمان و بویژه در این زمان است. در داستان رستم و سهراب، سهراب از زبان مادرش از بودن پدرش رستم آگاه می‌گردد:

چنین گفت سهراب کاندر جهان
کسی این سخن را ندارد نهان
بزرگان جنگ آور از باستان
ز رستم زند این زمان داستان
نبرده نژادی که چونین بود
نهان کردن از من چه آیین بود
کنون من ز ترکان جنگ‌آوران
فراز آورم لشکری بیکران
برانگیزم از گاه کاووس را
از ایران ببرم پی طوس را
به‌رستم دهم تخت و گرز و کلاه
نشانمش بر گاه کاووس‌شاه...
بگیرم سر تخت افراسیاب
سر نیزه بگذارم از آفتاب
چو رستم پدر باشد و من پسر
نباید به گیتی کسی ماجور
چو روشن بود روی خورشید و ماه
ستاره چرا بر فراز و کلاه
ز هر سو سپه شد بر او انجمن
که هم با گهر بود و هم تیغ‌زن

ایرانیان با اعراب در زمینه‌ی مذهب، تفکر و اندیشه‌ورزی باشد و حتا تا حدودی زمینه‌های شکل‌گیری قیام‌های سیاسی امثال بابک خرم‌دین، مازیار، ابن مقفع و ابومسلم خراسانی و جنبش‌های فکری شعوبیان و اخوان الصفا و صوفیان را در بسترهای خاص اجتماعی پس از حمله‌ی اعراب مشخص می‌سازد. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی دبیر، تصحیح دکتر غنی و دکتر فیاض، صفحه‌ی ۱۷۵ و ۱۷۳، برای بررسی بیشتر در حیطه‌ی جنگ‌های اولیه‌ی مسلمانان با ایرانیان می‌توان به کتاب‌هایی هم‌چون **دو قرن سکوت**، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، **ستیز و سازش**، جمشید کرشاسپ چوکسی، تاریخ ایران از تالیفات دانشگاه کمبریج به‌خصوص جلد سوم، **تجدد و تجددستیزی در ایران**، دکتر عباس میلانی و... مراجعه کرد.
- ۲- نفوذ مسلمان را می‌توان چه در جریان مشاوه‌های نظامی در جنگ خندق، چه در حدیث «مسلمانان از ما اهل‌بیت است» و چه در حکم‌رانی او بر نواحی فارس شاهد بود.
- ۳- تاریخ ایران، کمبریج، جلد سوم، قسمت دوم، صفحه‌ی ۲۸۸، ۳۰۵ و هم‌چنین **کلاه گوشه‌ی نوشین روان**، دکتر باستانی پاریزی، صفحه‌ی ۲۰۶ به بعد.
- ۴- برای اطلاعات بیشتر در این خصوص رجوع کنید به **ستیز و سازش**، جمشید کرشاسپ چوکسی، فصل دوم و سوم، صفحه‌ی ۶۵ به بعد.
- ۵- **ستیز و سازش**، صفحه‌ی ۷۱، ۶- همان، صفحه‌ی ۷۱، ۷- همان، صفحه‌ی ۷۱ و ۷۲.
- ۸- **پیش‌گفتار زند و هومن یسن**، صادق هدایت، صفحه‌ی ۱۹ به بعد.
- ۹- همان، صفحه‌ی ۹.
- ۱۰- قصیده‌ی معروف فرخی سیستانی با مطلع: «ای ملک گیتی، گیتی تو راست / حکم تو بر هرچه تو خواهی رواست»، در مدح محمود غزنوی گواه این مدعاست. رجوع کنید به **دیوان حکیم فرخی**، تصحیح دکتر دبیر سیاقی، قصیده‌ی ۱۰، صفحه‌ی ۱۸ تا ۲۱.
- ۱۱- **تاریخ بیهقی**، مشحون از این رویدادها و حوادث است و البته در شناخت بسیاری از جریان‌های تاریخی، هویتی و اجتماعی عصر غزنوی و اندکی پیش از آن بسیار شایان دقت و توجه است.
- ۱۲- **جست‌وجو در تصوف**، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب.
- ۱۳- **شاهنامه‌ی فردوسی**، به کوشش پرویز اتابکی، صفحه‌ی ۲۲۳۹ تا ۲۲۴۳.
- ۱۴- **زردشت‌نامه**، زردشت بهرام پژدو، به کوشش صادق هدایت بخش ۵۸، دور آهن گمخت.

منابع و ماخذ

- ۱- **زند و هومن یسن و زراتشت‌نامه**، به کوشش صادق هدایت، انتشارات جاویدان، تهران، ۲۵۳۷.
- ۲- **ستیز و سازش**، جمشید کرشاسپ‌چوکسی، ترجمه‌ی نادر میرسعیدی، انتشارات قفوس، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- ۳- **تاریخ بیهقی**، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، انتشارات خواجه، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۰.
- ۴- **شاهنامه‌ی فردوسی**، به کوشش پرویز اتابکی. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۸، جلد چهارم.
- ۵- **کلاه‌گوشه‌ی نوشین روان مغ**، دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، نشر علم، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- ۶- **دیوان حکیم فرخی سیستانی**، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.
- ۷- **دو قرن سکوت**، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات جاویدان، چاپ ششم، بهمن ماه، ۲۵۳۵.
- ۸- **جست‌وجو در تصوف ایران**، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
- ۹- **تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان**، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد سوم، قسمت اول و دوم، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- ۱۰- **دانشنامه‌ی ایران باستان**، هاشم رضی، دوره‌ی پنج جلدی، انتشارات سخن، چاپ نخست، ۱۳۸۱.

افراسیاب دشمن بزرگ ایران از اندیشه و رأی سهراب برای یافتن پدرش رستم آگاه می‌گردد.

خبر شد به نزدیک افراسیاب
که افکند سهراب کشتی بر آب
هنوز از دهان بوی شیر آیدش
همی رای شمشیر و تیر آیدش...
سپاه انجمن شد برو بر بسی
نیابد همی یادش از هر کسی
سخن زین درازی چه باید کشید
هنر برتر از گوهر ناپدید
افراسیاب پس از آگاهی از آمدن سهراب درباره‌ی رستم و سهراب
دستوری می‌دهد که درون مایه‌ی این دستور است که فردوسی را بر
پایه‌ی آن یکی از بزرگ‌ترین درس‌ها را به ما ایرانیان می‌دهد: ایرانی
خودت را بشناس و به‌درستی بشناس که اگر خودت را شناسی به
سرنوشت رستم و سهراب گرفتار می‌گرددی:
چو افراسیاب آن سخن‌ها شنود
خوش آمدش خندید و شادی نمود
ز لشکر گزید از دلاور سران
کسی کاو گردید به گرز گران
ده و دد هزار از ایران گرد
چو هومان و مر بارمان را بسپرد
به گردان لشکر سهپدار گفت
که این راز باید که ماند نهضت
چو روی اندر آرند پس دو به روی
تهمتن بود بی‌گمان چاره‌جوی
پدر را نباید که داند پسر
که بندد دل و جان به مهر پدر...
از آن پس بسازید سهراب را
بینیدید یک شب برد خواب را
چه درس بزرگی به ما ایرانیان، در چه زمانی، در زمانی که ایران از
یک‌سو زیر فرمانروایی عباسیان است و از سوی دیگر غزنویان تازند.
و پایان داستان را بخوانیم:
دگر باره اسبان بیستند سخت
بسر بر همی گشت بدخواه بخت
به کشتن گرفتن نهادند سر
گرفتند هر دو دوال کمر
هر آن‌گه که خشم آورد بخت شوم
کمند سنگ خارا به کردار موم
سرافراز سهراب با زور دست
تو گفتی سپهر بلندش بیست
غمی بود رستم بیازید چنگ
گرفت آن بر یال جنگی پلنگ
خم آورد پشت دلیر جوان
زمانه بیامد نبودش توان
زدش بر زمین بر به کردار شیر
بدانست کاو هم نماند به زیر
سبک تیغ تیز از میان برکشید

بر شیر بیدار دل بر درید
بپیچید زان پس یکی آه کرد
ز نیک و بد اندیشه کوتاه کرد
بدو گفت کاین بر من از من رسید
زمانه به‌دست تو دادم کلید
تو زین بی‌گناهی که این کوژپشت
مرا برکشید و به‌زودی بکشت
ببازی بگویند هم‌سال من
به خاک اندر آمد چنین یال من
نشان داد مادر مرا از پدر
ز مهر اندر آمد روانم به سر
پس آن‌گه که تشنه شدستی به خون
بیاسودی آن خنجر آبگون
زمانه به خون تو تشنه شود
بر اندام تو موی دشنه شود
کنون گر تر در آب ماهی شوی
دگر چون شب اندر سیاهی شوی
وگر هم‌چون ستاره شوی بر سپهر
ببری ز روی زمین پاک مهر...
از این نامداران گردن‌کشان
کسی برد سوی رستم نشان
که سهراب کشته است و افکنده خوار
ترا خواست کردن همی خواستار
رستم ناگهان از دهان پهلوانی که خنجر او در تهیگاهش فرو رفته
و واپسین سخنانش را می‌گوید، نام خودش را می‌شنود:
چو بشنید رستم سرش خیره گشت
جهان پیش چشم اندرش تیره گشت
بپرسید زان پس که آمد به هوش
بدو گفت با ناله و با خروش
که اکنون چه داری ز رستم نشان
که کم باد نامش از گردن‌کشان
بدو گفت ایدون که رستم تویی
بکشتی مرا خیره از بدخویی
ز هر گونه بودست رهنمای
نجنبید یک باره مهتر ز جای
با شنیدن این سخنان و پی بردن به این که پهلوان خونین بر زمین
افتاده، فرزند اوست:
یکی دشنه بگرفت رستم به‌دست
که از تن ببرد سرخویش پست
بزرگان بدو اندر آویختند
ز مژگان همی خون فرو ریختند
و اینک پس از گذشت زمانی دراز از رویداد تلخ رستم و سهراب،
فردوسی بزرگ به ما می‌گوید: ای ایرانی اگر گرفتار ترفند و فریب
دشمنانت شوی و از شناخت خویش بازمانی، باز بر تو همان رود که بر
رستم و سهراب رفت. پس ای ایرانی خودت را بشناس، خودت را
بشناس. ■